

تفسیر قانون در حقوق انگلستان

چکیده: تفسیر قانون فرایندی است که در آن، مقصود مقنن، مفهوم قانون و مرزهای حاکمیت آن جست‌وجو می‌شوند. در حقوق انگلستان رویه قضایی عمدتاً عهده‌دار چنین جست‌وجویی است و با رویکردها، قواعد و پیش‌فرضهایی که ساخته و پرداخته خود اوست به تجزیه و تحلیل قوانین و تشخیص قلمرو آنها می‌پردازد. دو رویکرد لفظی و منطقی، که یکی به معانی معمول و مدلول متعارف الفاظ قانون پایبند است و دیگری در صدد احراز مراد مقنن و کشف منطق قانون است، رو در روی هم قرار می‌گیرند. قواعد تفسیر که بعضی جنبه ماهوی و برخی حیثیت لفظی و صوری دارند برای تعیین قلمرو قانون و مصداقهای آن به کار گرفته می‌شوند. پیش‌فرضهای تفسیر که کارشان حفظ وضع موجود و ساختار تثبیت شده نظام حقوقی و منع مداخله در قواعد و مفاهیم بنیادین آن است در غیاب تصریحات پارلمان به کار گرفته می‌شوند. ابزارهای تفسیر نیز طرق و وسایلی هستند که در درک درست مفهوم قانون و تشخیص مرزها و مصداقهای آن در بعضی موارد کمک‌های مؤثری به شمار می‌آیند.

آغاز سخن

آنچه ما تفسیر قانون می‌نامیم در حقوق انگلستان interpretation of statute یا construction of statute خوانده می‌شود. رویه قضایی میان این دو اصطلاح تفاوتی نمی‌بیند. با این حال به نظر می‌رسد میان آنها از جهت ماهیت و ابزار تفاوتی وجود داشته باشد. interpretation ماهیتاً فرایند تشخیص معنی و تعیین مدلول الفاظ و عبارات قانون است و جنبه ادبی صرف دارد. در حالی که construction فن ابهام‌زدایی و

تشخیص مصداقها و مرزهای حاکمیت قانون است. هر قانونی به هنگام تطبیق و اجرا نیازمند interpretation است؛ اما construction تنها زمانی مطرح می‌شود که ابهام و اجمالی به الفاظ و عبارات قانون راه یافته باشد یا قلمرو قانون نامشخص باشد. ابزار کار این دو نیز متفاوت است: برخلاف اولی که از چهارچوب الفاظ و عبارات قانون و تجزیه و تحلیل ادبی و دستوری آنها پا فراتر نمی‌گذارد؛ دومی - چنانکه خواهد آمد - از ابزارها و منابع خارج از قانون استمداد می‌نماید. قاضی لاووسون^۱ در یکی از آرای خود در سال ۱۹۷۴ تفاوت میان این دو اصطلاح را این‌گونه بیان کرده است:

«من حکم قضیه را در دو مرحله جست‌وجو می‌کنم. در مرحله نخست، سؤال این است آیا معنی قانون روشن است یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، آن معنی روشن کدام است؟ در اینجا تنها به الفاظ قانون نگاه می‌کنم و به هیچ منبع خارجی توجه ندارم. صراحت قانون مرا از استمداد از ابزارهای خارجی بی‌نیاز می‌سازد. مرحله دوم هنگامی است که نقاطی تاریک و مبهم در قانون بینم و معانی متفاوتی برای آن بیابم. آن وقت است که از چهارچوب الفاظ قانون به درمی‌آیم و به سراغ ابزارهای خارج از قانون می‌روم و به اصطلاح به construction آن می‌پردازم.»^(۱)

به هر حال تفسیر قانون یک مسأله حکمی است و پرداختن به آن به صورت رسمی در صلاحیت قانونگذار و رویه قضایی است. بعضی از قانونگذاران قدیم از جمله ژوستینین رفع ابهام و تعیین قلمرو قانون را در صلاحیت انحصاری قانونگذار دانسته‌اند. نشانه‌هایی از این دیدگاه در حقوق انگلستان هم به چشم می‌خورد. در گذشته پارلمان این کشور خود درباره ابهامات موجود در قوانین و چگونگی رفع آنها تصمیم می‌گرفته است. برخی از قوانین قدیم تفسیر قانون را به خود قانونگذار ارجاع داده‌اند. با این حال، ارجاع تفسیر قانون به پارلمان رویه‌ای همیشگی نبوده است. حجم فزاینده کارهای پارلمان مانع از اعمال انحصاری صلاحیت مزبور بوده است. به همین خاطر تفسیر قانون در عمل به قضات دادگاه واگذار می‌شده است. از قرن چهاردهم به بعد روزبه‌روز بر اهمیت نقش رویه قضایی در تفسیر قانون افزوده شده است تا آنجا که امروز می‌بینیم قضات دادگاه در

این زمینه در چه جایگاه بلندی ایستاده‌اند. (۲) به اعتقاد برخی از قضات انگلیسی تفسیر قانون از سوی خود قانونگذار بدترین نوع تفسیر است؛ چرا که چنین تفسیری خالی از شائبه غرض‌ورزی نخواهد بود. از جمله آثار این اعتقاد، خودداری قضات از تفسیر قانونی است که خود در تنظیم و تصویب آن شرکت داشته‌اند. (۳) اهمیت و اعتبار تفسیرهای قضایی به اندازه‌ای است که قانون را به منبعی درجه دوم تبدیل کرده است. قواعد حقوقی مندرج در قانون، با تمام احترام و اعتباری که دارند، تنها هنگامی پذیرفته می‌شوند و جزئی از نظام حقوقی به‌شمار می‌آیند که از سوی دادگاه تفسیر شده باشند. (۴) در نظام حقوقی انگلستان به دلیل ساختار سنتی آن ارجاع به تفسیرهای قضایی قانون از ارجاع به خود آن رایج‌تر و پذیرفتنی‌تر است. خطر گم شدن قانون در میان انبوه تفسیرهای قضایی آن و بیم غصب صلاحیت قانونگذاری و نشستن قاضی در جای قانونگذار، لزوم قانونمندی تفسیر قانون را گوشزد می‌نماید. به همین دلیل قواعد و پیش‌فرضهایی در این زمینه از سوی خود قضات پی‌ریزی شده و به تدریج گسترش یافته است. قواعد و پیش‌فرضهای مزبور در برابر قضات عهده‌دار نقشی دوجانبه و متقابل هستند: از سویی در تفسیر قانون و حل مشکلات آن به یاریشان می‌شتابند و از سوی دیگر سدی بر سر راه خودسریهایشان ایجاد می‌کنند. قاضی انگلیسی قانون را به صورت عینی مطالعه می‌کند. از نگاه او قانون پدیده‌ای مستقل و قائم به نفس است و مراد قانونگذار را باید از طریق الفاظ و عبارات آن جست‌وجو کرد. چنانچه عبارات قانون از صراحت و روشنی کافی برخوردار باشند، مشکلی که ضرورت تفسیر قانون را مطرح سازد در میان نخواهد بود. اما در صورت وجود ابهام در مفهوم قانون یا مرزهای حاکمیت آن، وظیفه مهم قاضی تشخیص این نکته است که کدام یک از قواعد و پیش‌فرضهای بعضاً متعارض را باید به‌کار گرفت و از چه ابزاری باید استمداد جست. (۵)

آنچه این نوشتار در صدد آن است معرفی اجمالی موارد ضرورت، دیدگاهها، قواعد، پیش‌فرضها و ابزارهای تفسیر قانون است. مباحث مقاله تحت عناوین ذیل ارائه می‌شوند: الف. موارد ضرورت تفسیر قانون، ب. دیدگاههای قضایی تفسیر قانون، ج. قواعد تفسیر قانون، د. پیش‌فرضهای تفسیر قانون و ح. ابزارهای تفسیر قانون.

الف. موارد ضرورت تفسیر قانون

تشخیص معنای قانون صرف‌نظر از وجود یا عدم ابهام و اجمال در آن، interpretation همیشه ضروری است. بدون فهم معنای الفاظ و عبارات قانون، تطبیق و اجرای آن ممکن نخواهد بود. اما ضرورت آنچه حقوقدانان انگلیسی construction می‌نامند در دو مورد آشکار می‌گردد: یکی هنگام وجود ابهام در عبارات قانون و دیگری هنگامی که مصداقها و مرزهای قانون نامشخص است.

۱. ابهام^۱

ابهام قانون به هنگام تهیه و تنظیم آن رخ می‌دهد؛ آنجا که تنظیم‌کنندگان متن قانون از الفاظ و عبارات دو یا چند معنایی استفاده می‌کنند. زبان یک ابزار غیردقیق است، به همین دلیل دقت در بکارگیری آن، به‌ویژه در متنهای قانونی، بسیار ضروری است. تنظیم‌کنندگان قانون به بیش از یک معنا از معانی عبارات خود توجه ندارند و همان یک معنی هم مورد نظر آنان است. وجود نقاط تاریک و الفاظ و عبارات مبهم در قانون موجب اختلاف در تفسیر و جواز قبض و بسط آن خواهد شد. قانون منع استعمال سلاحهای تهاجمی مصوب ۱۹۵۹ «پیشنهاد فروش»^۲ این نوع سلاحها را جرم دانسته است. مفهوم این عبارت چندان روشن نیست. رویه قضایی فروشنده‌ای را که یکی از سلاحهای مزبور را در پشت ویتترین مغازه خود به نمایش گذاشته بود تبرئه کرده است. استدلال دادگاه این بود که دانشجویان حقوق نیز می‌دانند که نمایش اشیاء در پشت ویتترین ضرورتاً «پیشنهاد فروش» تلقی نمی‌شود. (۶)

گاه موضوع قانون از نوعی ابهام ذاتی برخوردار است؛ نظیر روابط میان مالک و مستأجر و مسائل مربوط به درآمدهای مالیاتی. در این‌گونه موارد دستیابی به عباراتی که کاملاً از قید ابهام و اجمال رسته باشند تقریباً غیرممکن است. ابهام بعضی از قوانین به اندازه‌ای است که دادگاهها را دچار نوعی «کابوس قضایی»^۳ کرده است.

1. Ambiguity

2. Offer for sale

3. Judicial nightmare

۲. مرزهای نامعلوم^۱

ابهام در قلمرو قانون از ابهام در مفهوم آن شایع‌تر است. هنگامی که قانون می‌خواهد بر وقایع و وضعیت‌های گوناگون حکومت کند و دادگاه در حاکمیت آن بر واقعه مشخصی دچار تردید می‌شود، موضوع ابهام در قلمرو قانون مطرح است. بکار گرفتن عناوین و تعریف‌های کلی و به‌ظاهر روشن نظیر پارکها، جاده‌ها، منازل و مجامع عمومی مصادیق و مرزهای قانون را دچار ابهام می‌نماید و مشکلات و موانعی بر سر راه تفسیر آن ایجاد می‌کند که به‌هیچ‌وجه به ذهن قانونگذار خنجر نکرده است. رویه قضایی به‌تازگی درگیر پاسخگویی به سؤالاتی نظیر اینکه آیا خاکستر مردگان کالا محسوب می‌شود یا اینکه آیا می‌توان آب میوه‌های دست‌ساز را نوشابه تهیه شده در کارگاه یا کارخانه به‌شمار آورد بوده است. لرد دنینگ^۲ پاره‌ای از مشکلات مورد بحث را این‌گونه بیان می‌کند:

«باید به خاطر داشت که پیش‌بینی وقایع متعدد و گوناگون از حد توانایی انسان خارج

است. در صورت توانایی هم تعیین تکلیف آنها به وسیله عباراتی که عاری از هر نوع

ابهام و اجمالی باشند غیرممکن است.» (۷)

اشکال این‌گونه موارد هنگامی بیشتر آشکار می‌گردد که الفاظ و عبارات قانون تنها راهنما و یگانه ابزار دستیابی به مراد قانونگذار تلقی شوند. پیشنهادی که اغلب از سوی برخی از قضات مطرح می‌شود انتشار مذاکرات و گفت‌وگوهای است که در مراحل تهیه و تدوین و تصویب قانون انجام می‌شود. واقعیت این است که بیشتر این‌گونه مذاکرات منتشر می‌شوند، اما رویه قضایی بنا به پاره‌ای ملاحظات از توجه و استناد به آنها به‌شدت پرهیز می‌کند.

ب. رویکردهای قضایی تفسیر قانون

وظیفه اصلی قاضی تشخیص مراد قانونگذار است؛ اما درباره چگونگی انجام این وظیفه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. این دیدگاه‌ها معمولاً تحت دو عنوان رویکرد

ادبی و رویکرد هدفگرا مطالعه می شوند.

۱. رویکرد لفظی یا ادبی^۱

چنانکه گذشت کار اصلی دادگاه و اساس تفسیر قانون کشف مراد قانونگذار است. رویکرد لفظی منظور قانونگذار را از طریق معانی معمول و مدلول طبیعی الفاظ و عبارات قانون جست و جو می کند. اشکالی که وجود دارد این است که چنانچه الفاظ و عبارات قانون متضمن معانی متقابل باشند، رویکرد لفظی کارایی خود را از دست می دهد. تفسیر لفظی در مقابل ابهام و اجمال قانون رنگ می بازد. بنابراین تنها قوانین فاقد ابهام و اجمال را می توان به شیوه ادبی تفسیر کرد. به هر حال مادام که قانون از صراحت و روشنی کافی برخوردار است، تفسیر تحت اللفظی آن ضروری است؛ هر چند حاصل چنین تفسیری ناخوشایند و نامعقول باشد. راه پیشگیری از استنتاجهای نامعقول اصلاح قانون است؛ نه تغییر شیوه تفسیر آن. «شایسته نیست قاضی با آنچه خود صحیح می پندارد خلأهای موجود در قانون را پر کند.» رویکرد مورد بحث ممکن است به عنوان یک فرض غیرقابل ردّ مبنی بر اینکه اجرای مفهوم و مدلول لغوی الفاظ و عبارات قانون خواست قانونگذار بوده است مورد تأکید قرار گیرد. تفسیر ادبی در بیشتر موارد به نتایج منطقی می رسد؛ اما در پاره‌ای از موارد، به ویژه آنجا که در تدوین و تنظیم عبارت قانون اشتباهی رخ داده است، کاربرد آن آشکارا به نتایج ناروایی منتهی می گردد. به موجب بند ۳ بخش ۲۵ قانون درآمدهای مالیاتی «هر کس صورت نادرستی از اموال و موضوعات مشمول مقررات مالیاتی ارائه دهد به پرداخت سه برابر میزان مالیاتی که به موجب قانون باید پردازد محکوم خواهد شد.» احتمالاً منظور قانونگذار پرداخت سه برابر تفاوت مبلغ پرداخت شده با میزان واقعی مالیات بوده است. مجلس اعیان در یک تفسیر ادبی اظهار داشته که معنای لغوی الفاظ قانون و تجزیه و تحلیل ادبی آن بیانگر الزام متهم به پرداخت سه برابر کل مالیاتی است که در طول یک سال باید پرداخت شود. (۸) رویه قضایی خریدار را همچون فروشنده مشمول حکم قانونی دانسته که توصیف دروغین اجناس را

جرم تلقی کرده است. (۹) تصمیم قضایی مربوط به عبارت «پیشنهاد فروش» مندرج در قانون راجع به سلاحهای تهاجمی - که پیش از این ذکر شد - نمونه دیگری از تفسیرهای ادبی است که می توان گفت هماهنگی چندانی با خواست قانونگذار ندارد. با وجود این، طرفداران رویکرد ادبی تفسیر قانون همچنان بر موضع خود پافشاری می کنند. به اعتقاد آنان درست است که زبان یک ابزار قابل انعطاف است، اما این به معنای کنار گذاشتن معانی صریح و مفاهیم به دور از ابهام آن نیست. تنها هنگامی می توان از ظاهر قانون عدول کرد و به معانی غیرظاهر آن روی آورد که قرینه ای برای این کار در دست باشد. اگر عبارت قانون از روشنی و صراحت لازم برخوردار باشد، دادگاه ناگزیر از پایبندی به مفاد آن است. الفاظ و عبارات قانون ترجمان قصد قانونگذارند. قاضی باید این نکته را در ذهن خود جای دهد که وظیفه او اعلام حکم قانون^۱ است؛ نه ساختن و پرداختن قواعد حقوقی^۲ قاضی از حق حذف و اصلاح و تأویل عبارات قانون محروم است. اصلاح قانون در صلاحیت قانونگذار است. اظهارات فوق از سوی لرد رید^۳ تحسین شده است:

«چنانچه عبارات قانون فاقد انعطاف باشد و جز یک معنی نتوان برای آن تصور کرد،

دادگاه ناگزیر از بکارگیری همان معنی و عمل به مفاد آن است. مهم نیست نتیجه چه

اندازه معقول و منطقی باشد. دادگاه نمی تواند الفاظ و عبارات قانون را تأویل نماید.

واقعیت آن است که قوانینی که تفسیر ادبی آنها نتایج نامعقول در بردارد بسیار

نادرند. چرا که انگلیسی زبان انعطاف پذیری است.» (۱۰)

۲. رویکرد هدفگرا^۴

رویکرد هدفگرا، که از آن به عنوان قاعده طلایی^۵ نیز یاد می شود، در دو مورد به کار گرفته می شود. یکی هنگامی که الفاظ و عبارات قانون دارای دو یا چند معنی باشد و بتوان تفسیرهای گوناگون از آن به عمل آورد. در اینجا دادگاه از میان معانی محتمل و

1. Jus dicere

2. Jus dare

3. Reid

4. The purposive approach

5. Golden Rule

تفاسیر گوناگون معنی و تفسیری را برمی‌گزینند که به نتایج نامعقول منتهی نمی‌گردد یا از کمترین میزان نامعقولی و ناروایی برخوردار است. قاعده طلایی ماهیتاً یک قاعده ادبی است و با تجزیه و تحلیل ادبی و دستوری الفاظ و عبارات قانون به تفسیر آن می‌پردازد. با این حال از تفسیرهایی که متضمن نتایج ناخوشایند باشد، با فرض اینکه نتایج مزبور مورد نظر قانونگذار نبوده‌اند، دوری می‌جوید. اظهارات زیر بهترین توضیحاتی است که در این باره در دست است:

«در تفسیر قانون پابندی به معانی ظاهری و مفاهیم طبیعی الفاظ و عبارات و تجزیه و تحلیل ادبی آنها روش بسیار سودمندی است؛ اما در مواردی که نتایج حاصل از این روش با منظور قانونگذار ناسازگار است، می‌توان زبان قانون را به گونه‌ای تغییر داد که از نتایج ناروا و متناقض پرهیز شود. هرگاه عبارات قانون محتمل دو یا چند معنی باشد و به صورتهای گوناگون بتوان به تفسیر آن پرداخت، دادگاه باید راهی برگزیند که به کمترین تناقض و بیهودگی منتهی گردد. اما از این فراتر نباید رفت.» (۱۱)

این جنبه از جنبه‌های کاربردی قاعده طلایی بی‌گمان هیچ تعارضی با قاعده تفسیر ادبی به معنای دقیق آن ندارد؛ چرا که قاعده اخیر در موارد وجود ابهام و احتمال تفسیرهای متعدد کاربرد ندارد و به اصطلاح مجرای این دو یکی نیست. به هر حال این بارزترین جنبه کاربرد قاعده طلایی است و در موارد متعدد و دعاوی معروفی به کار رفته است. بخش ۵۷ از قانون جرایم علیه اشخاص مصوب ۱۸۶۱ مقرر داشته است که هر کس در حال تأهل مبادرت به ازدواج نماید مرتکب جرم دو همسری^۱ شده است و مورد تعقیب و مجازات قرار خواهد گرفت. اما از آنجا که لفظ ازدواج^۲ مندرج در قانون محتمل دو معنی است: یکی عقد رسمی و معتبر نکاح و دیگری مراسم مذهبی آن^۳؛ لذا باید گفت که عبارت قانون از این حیث ابهام دارد. رویه قضایی معنی اخیر را متضمن نتایج ناصواب دانسته و با روی گرداندن از آن، معنی نخست را برگزیده است. (۱۲) همچنین

1. Bigamy

2. Marry

3. Ceremony

«ایجاد حریق در ساختمان در حالی که فرد یا افرادی در آن به سر می‌برند» جرم خاص است. رویه قضایی وجود خود مرتکب را در ساختمانی که در آن ایجاد حریق کرده از مصادیق جرم مزبور ندانسته است.

مورد دوم از موارد کاربرد قاعده طلایی هنگامی است که متن قانون بیش از یک معنی را بر نمی‌تابد، اما دادگاه تفسیری معقولتر از معنی ظاهری از آن به عمل می‌آورد. در اینجا نیز تفسیر ادبی به نفع قاعده طلایی کنار می‌رود. این جنبه موسع از کاربرد قاعده مورد بحث نیز در چندین دعوی به کار رفته است. شاید بتوان گفت مشهورترین این دعاوی دعوی سیگس وورث^۱ (۱۹۳۵) است؛ آنجا که با وجود صراحت ظاهر قانون اداره اموال (مصوب ۱۹۲۵)، دادگاه با اعمال قاعده طلایی و با استناد به قاعده عامی که به موجب آن مجرم نمی‌تواند از فواید جرم ارتكابی خود منتفع گردد، وارث منحصر به فردی را که مرتکب قتل مورث خود شده بود از ارث محروم کرده است. اندکی بعد هارمن^۲ نیز در تفسیر بخش ۴۷ قانون مزبور از پذیرش تفسیر ادبی آن سرباز زد. به اعتقاد او نمی‌توان گفت که پارلمان به هنگام وضع قواعد مربوط به توارث میان خویشاوندان قاتل، مورث را جزو وراثت به حساب آورده و برای آن رابطه خویشاوندی از هم‌گسیخته اعتباری قائل بوده است. (۱۳)

به تازگی نیز مجلس اعیان در تفسیر قانون مربوط به کشتیرانی مصوب ۱۹۵۵ که به موجب آن مالک «یا» متصرف کشتی در مقابل سرایت نفت به دریا مسؤول و قابل تعقیب و مجازات است، اظهار داشته است که با وجود ظاهر قانون، مالک «و» متصرف هر دو قابل تعقیب و مجازات هستند. استدلال مجلس مزبور این بوده که لفظ «یا» مندرج در متن قانون به اشتباه به جای حرف عطف «و» به کار رفته است. در این مورد تفسیر ادبی و تجزیه و تحلیل لفظی قانون، که مورد حمایت اقلیت اعضای مجلس بود، بسیار خشک و بی‌روح تلقی شده است. همین‌طور گفته شده است که تفسیر ادبی بند هفتم قانون مربوط به تعیین حدود اختیارات و صلاحیتهای کارمندان دولت (۱۹۲۰)^۳، که به موجب آن

1. R. Sigsworth

2. J. Harman

3. Official Act

مساعدت یا مشارکت «و» انجام هر اقدام مقدماتی برای ارتکاب جرم قابل مجازات است، مطلوب نیست و پارلمان به اشتباه «و» را در جای «یا» نشانده است. (۱۴) به اعتقاد بعضی در این‌گونه موارد، ظاهر قانون به نفع قواعد عامتری که وقوف قانونگذار و پایبندی او به آنها همیشه مفروض است کنار گذاشته می‌شود و آن قواعد عام به اصطلاح بر ظاهر نامعقول قانون حاکمیت دارند. حکم دادگاه در دعوی سیگس وورث گواه صحت این اعتقاد است.

مهمترین انتقادی که از قاعده طلایی و برتری دادن آن بر تفسیر ادبی به عمل آمده این است که قاعده مزبور یک برخورد ذهنی محض^۱ با قانون است و برداشتی شخصی از متن قانون تلقی می‌شود. دادگاهی که از تفسیر ادبی و ظاهر صریح قانون به بهانه ناسازگاری نتایج آن با قصد قانونگذار عدول می‌کند در واقع قصد قانونگذار را در وقایع و منابع خارج از قانون^۲ جست‌وجو می‌کند؛ نه در خود قانون^۳ و این چیز است که آشکارا فراتر از وظیفه قضایی اوست. به علاوه چنین دادگاهی همواره در معرض این انتقاد است که به نظر شخصی خود در قالب تفسیر، قدرت و الزام قانونی بخشیده است.

رد تفسیر ادبی به بهانه پرهیز از نتایج ناخوشایند تنها هنگامی ممکن است که بتوان تفسیری به مراتب معقولتر از قانون به عمل آورد. بنابراین در مواردی که تفسیر دیگری موجود نباشد و نیز در مواردی که تفسیر یا تفسیرهای دیگر از حیث ترتب نتایج ناخوشایند از وضعی مساوی یا وخیم‌تر از تفسیر ادبی برخوردارند، شیوه ادبی تفسیر قانون و عمل به ظاهر آن بر هر شیوه دیگر برتری دارد. (۱۵)

پرکردن خلأهای قانون^۴

یکی از مسائل جالب‌توجه در تفسیر، رویارویی دادگاه با قضایای فاقد قانون است؛ وقایعی که مورد حکم قانونگذار واقع نشده‌اند. چنین وقایعی را اصطلاحاً «وقایع

1. Subjective

2. Ipso facto

3. Ipso jure

4. Supplying omissions

بی قانون» یا «موارد محذوف»^۱ گویند. پاسخ به این‌گونه وقایع، انتساب امریست به قانونگذار که هیچگاه مورد توجه و حکم او نبوده است و این خود به معنای شرکت رویه قضایی در امر قانونگذاری است؛ کاری که قضات محافظه کار کمتر به آن تن در می دهند. قاضی دنینگ در دادگاه استیناف (۱۹۵۹) وظیفه قضات را در برابر سکوت قانون این‌گونه بیان کرده است:

«ما در اینجا نشسته‌ایم که مقصود پارلمان و منظور وزیران را به دست آوریم. این کار با پرکردن خلأهای قانون و بخشیدن روح و معنی به آن بهتر از تجزیه و تحلیل‌های مخرب صورت می‌گیرد.» (۱۶)

لرد سیموندز^۲ در یک رأی معروف از این دیدگاه انتقاد کرده و آن را غصب آشکار صلاحیت قانونگذاری در لباس تفسیر قانون نامیده است. به اعتقاد او در موارد سکوت قانون چاره‌کاری مصوبه اصلاحی است؛ نه نشستن قاضی در جای قانونگذار. دخالت رویه قضایی در امر قانونگذاری به هیچ وجه قابل توجیه نیست. یک مثال روشن در این باره تصمیم اکثریت اعضای مجلس اعیان است که به موجب آن گرچه مرد نمی‌تواند در دعوایی که علیه همسر او اقامه شده شرکت نماید، با این حال شرکت او با درخواست شاکی بلاشکال است. قانون راجع به اموال زنان مصوب ۱۸۸۲ در این زمینه ساکت است. (۱۷)

هر کدام از این رویکردها که مورد نظر باشد، دادگاه ناگزیر از تفسیر قانون است؛ به ویژه در موارد وجود ابهام و اجمال، تجزیه و تحلیل قانون و اعمال اصول و قواعد تفسیر ضروریست. در نظام حقوق انگلستان نیز استنکاف قاضی از رسیدگی به دعاوی و حل و فصل قضایا به بهانه نقص و اجمال و ابهام و حتی سکوت و فقدان قانون پذیرفته نیست. نکته در خور توجه این است که رویکرد لفظی رویه رایج دادگاههای انگلیسی است. قضات انگلیسی بیشتر به صورت شرح لفظ و تجزیه و تحلیل‌های ادبی به تفسیر قانون می‌پردازند و رویکرد هدفگرا یا تفسیر منطقی جز به صورت استثناء بکار گرفته نمی‌شود.

ج. قواعد تفسیر قانون

۱. قانون باید یک جا مطالعه شود^۱

ممکن است معنی کلمات در حالت انفراد با معنای آنها در کنار کلمات دیگر و در سیاق عبارات متفاوت باشد. بنابراین هنگامی که در یکی از الفاظ یا عبارات یا بخش‌های قانون ابهامی وجود دارد، برای رفع آن و فهم معنای قانون باید تمامی الفاظ و عبارات و بخش‌های مربوط به آن را به دقت مطالعه کرد. گاه برای اتخاذ یک تصمیم قضایی صحیح، مطالعه تمامی قوانین و مقررات مربوط به آن ضروریست؛ هر چند در عمل چنین مطالعه گسترده‌ای به ندرت صورت می‌گیرد. به هر تقدیر به موجب این قاعده، که باید آن را نوعی تفسیر قانون به قانون نامید، قانون را باید در هیأت یک کل مرکب که اجزای واضح آن در تفسیر و توضیح اجزای مبهم مؤثرند دید.

۲. قانون با توجه به اهداف آن تفسیر می‌شود^۲

به موجب این قاعده، که به قاعده دعوی هیدون^۳ (۱۵۸۴) نیز شهرت دارد، در موارد ابهام قانون، دادگاه می‌تواند با مراجعه به وضع پیش از تصویب و بررسی خلل و نواقصی که قانون مزبور به منظور تدارک و چاره‌جویی آن به تصویب رسیده در صدد رفع ابهام و کشف مراد مقنن برآید. در رأی مربوط به دعوی هیدون چنین آمده است:

«چند چیز باید به دقت بررسی شود: ۱. پیش از تصویب قانون اقتضای کامن‌لا چه

بوده است؟ ۲. نقص یا خللی که پیش از تصویب قانون مشمول حکم کامن‌لا نبوده

کدام است؟ ۳. پارلمان در صدد پاسخگویی به چه مسائلی بوده و کدام نقص کامن‌لا

را می‌خواسته است جبران کند؟»

قاعده مورد بحث، که هماهنگی تمامی با مواضع طرفداران رویکرد هدفگرا دارد، به صورت استثنا و تنها در موارد وجود ابهام در قانون و ناتوانی قواعد ادبی در رفع آن به کار

1. The statute must be read as a whole

2. The mischief rule

3. Heydon

گرفته می‌شود. رویه قضایی تعمیر اتومبیل در بزرگراه را، با استناد به اینکه هدف قانونگذار در وضع مقررات مربوط به ترافیک تأمین امنیت راهها و پیشگیری از وقایع مخاطره‌آمیز بوده، به منزله تخلف از مقررات مزبور در حین رانندگی دانسته است. همچنین عمل زنانی که با زدن بر روی پنجره منزل خود از داخل توجه رهگذران را جلب نموده و آنان را به خود خوانده‌اند، با استناد به هدف قانونگذار، در حکم دعوت به فاحشه‌گری در معابر عمومی تلقی شده است. به همین ترتیب گفته شده است که مراد از «زن مجرد» مندرج در قانون زنی است که تحت حمایت و سرپرستی نیست؛ نه آنکه اساساً فاقد همسر است. زیرا هدف قانونگذار حمایت از زنانی است که دارای فرزندان نامشروع هستند و فاقد سرپرست می‌باشند. هدف قانونگذار را باید در وضعیت حقوقی پیش از تصویب قانون، مقدمه، عناوین و منابع خارجی تفسیر قانون نظیر گزارشهای کمیسیون تهیه و تنظیم و اصلاح قوانین جست‌وجو کرد.^(۱۸)

به موجب قانون، نگهداری برخی از مواد شیمیایی در منزل و متعلقات آن^۱ مشروط به رعایت شرایط حفاظتی خاصی است و تخلف از شرایط مزبور قابل تعقیب و مجازات است. در دعوی سِونواک^۲ علیه گاردینر^۳ در سال ۱۹۵۰، گاردینر (متهم) مقداری از مواد مزبور را در محلی خارج از منزل و متعلقات آن نگهداری کرده بود. به اعتقاد او از آنجا که محل مزبور مشمول عنوان منزل و متعلقات نبوده، رعایت شرایط مندرج در قانون برای او الزامی نبوده است. اما دادگاه با این استدلال که هدف قانونگذار و فلسفه وضع قانون حفظ سلامت افراد و پاسداری از بهداشت محیط زیست بوده دفاع او را غیرقابل پذیرش دانسته است.^(۱۹)

۳. اسم عام بر وصف مشترک اسم‌های خاص مقدم حمل می‌شود^۴

به موجب این قاعده، که بیانگر یکی از جنبه‌های ویژه قاعده مطالعه یکجایی قانون است، اسم‌های عامی که پس از دو یا چند اسم خاص آمده‌اند بر وصف مشترک آن چند

1. Premises

2. R.D.C. Sevenoak

3. Gardiner

4. The ejusdem generis rule

اسم خاص حمل می‌شوند. به‌طور کلی هنگامی که کسی می‌خواهد طیف وسیعی از اشیاء مشابه را ذکر کند دو یا سه مورد خاص از اشیاء مزبور را نام می‌برد، آنگاه در یک بیان کلی‌تر نوع^۱ اشیاء مورد نظر خود را معرفی می‌کند، مانند این عبارت: «تئاترها، سینماها و دیگر جاها». در قانونگذاری این شیوه بیان، قلمرو قانون را به تمامی مصادیق و اوضاع و احوال مشابه گسترش می‌دهد؛ اما باید توجه داشت که مصادیق و وضعیت‌های فاقد خصوصیت مشترک اسامی خاص مذکور در قانون مورد نظر نیستند. به‌عنوان مثال ذکر عوامل ناگه آیندی همچون آتش و سیل و طوفان و الحاق عبارت «سایر حوادث» به آخر آنها شامل خرابیهای عمدی نخواهد بود. ذکر یک مثال قانونی برای توضیح این مطلب ضروری است. به موجب بخش یک قانون راجع به قمار و گرویندی، مصوب سال ۱۸۵۳، اختصاص اتاق، منزل، مؤسسه و سایر جاها به قمار و گرویندی ممنوع است. سؤالی که رویه قضایی با آن روبه‌رو بود این بود که آیا میدانهای ورزشی نیز مشمول عنوان «سایر جاها» هستند یا خیر. پاسخ مجلس اعیان منفی بود؛ زیرا کلمات اتاق، منزل و مؤسسه مقید نوع مکانهای سر بسته هستند، در حالی که میدان ورزشی فاقد خصوصیت مشترک مزبور است. در دعوایی دیگر در سال ۱۹۳۸، دادگاه در رأی خود تصریح کرد که اسامی عام باید با توجه به اسامی خاص مقدم بر خود تفسیر شوند (۲۰)، این قاعده دارای محدودیتهایی است. چنانچه تنها یک اسم خاص پیش از اسم عام آمده باشد، قاعده مورد بحث قابل اعمال نخواهد بود. عبارت «اسکله و دیگر جاها»، مندرج در بعضی از قوانین، هیچ دلالت ضمنی بر محدود ساختن مفهوم مکان و انصراف آن به مکانهای بخصوص ندارد. از دیدگاه رویه قضایی تفویض اختیار وضع مقررات و محدودیتهای مربوط به ترافیک به مقامات محلی در موارد «راهپیمایی‌های گروهی، جشن‌ها و شادیهای ملی و سایر موارد» به معنای اختیار وضع مقررات و محدودیت‌های مزبور در تمام طول تابستان نیست.

۴. مقررات جزایی به صورت محدود تفسیر می‌شوند^۱

قوانین جزایی و مقررات مالیاتی تا آنجا که جنبه جزایی دارند به صورت محدود و به نفع متهم تفسیر می‌شوند. ابهام و اجمال این‌گونه قوانین مانع از اعتقاد به تحقق مسئولیت جزایی و تحمیل آثار آن است. با وجود ابهام قانون نمی‌توان در حقوق و آزادیهای افراد مداخله نمود. رویه قضایی شخصی را که به یک فراری از اداره پلیس پناه داده است مرتکب جرم پناه دادن به زندانیان فراری تلقی نکرده است. همچنین در مورد اتهام به «داشتن آگاهانه مواد منفجره» رویه قضایی این است که تحقق چنین جرمی مستلزم آگاهی متهم از خاصیت انفجاری مواد مزبور است؛ صرف اطلاع از داشتن و مالک بودن کافی نیست. نیز گفته شده است قانونی که جعل هویت افراد دارای حق رأی را به هنگام انتخابات قابل مجازات می‌داند قابل تطبیق بر عمل متهمی نیست که خود را به جای یک شخص مرده معرفی کرده است. (۲۱) قاعده مورد بحث، با تمامی اعتباری که در دفاع از حقوق و آزادیهای متهم دارد، فاقد استحکام لازم برای مقابله با قاعده تفسیر ادبی و نشستن در جای آن است. مادام که قانونگذار به دور از هرگونه ابهام و اجمالی به معرفی یک جرم و شروط تحقق آن می‌پردازد، دادگاه ناگزیر از اعمال مفاد دستورات اوست؛ هر چند اجرای چنین دستوراتی به دور از عدل و انصاف در نظر آید.

مانند آنچه در نظام رومی - ژرمنی مطرح است صاحب نظران انگلیسی تفسیر محدود قوانین جزایی را نتیجه منطقی قانونی بودن جرایم و مجازاتها^۲ می‌دانند. به اعتقاد آنان برای توجیه روشن تر این قاعده می‌توان به قاعده هشدار منصفانه^۳، که آن هم از ویژگی های برجسته حقوق جزای متمدنی و مبتنی بر دموکراسی است، استناد کرد؛ افزون بر اینها بر فرض بی‌گناهی متهم و لزوم موازنه قدرت میان دولت و شهروندان نیز می‌توان تکیه کرد. با این حال، وضع این قاعده در عمل چندان روشن نیست. رویه قضایی نه همیشه بلکه گهگاه چنین قاعده‌ای را به کار بسته است. دکترین حقوق میان این قاعده و

1. Penal provisions are construed narrowly

2. Legality

3. Fair warning

وظیفه دفاع اجتماعی^۱، که از مهمترین وظایف حقوق جزاست، تعارضی آشکار می‌بیند. به همین خاطر گفته شده است که چنانچه دلایل اجتماعی برای محکومیت متهم در دست باشد، به سختی می‌توان به قاعده تفسیر محدود متوسل شد. ارائه فهرست مواردی که قاعده مورد بحث در آنها به فراموشی سپرده شده کار چندان دشواری نیست. (۲۲)

۵. اکتفا به ذکر یک مصداق به معنی استثنای مصادیق مشابه است^۲

در مواردی که قانونگذار به ذکر یک مصداق خاص اکتفا کرده و از ذکر مصادیق مشابه یا عبارات عام به دنبال آن خودداری می‌نماید، حکم او به همان مورد خاص اختصاص خواهد یافت و به مصادیق دیگر قابل تسری نخواهد بود. رویه قضایی از تسری حکمی قانونی که تنها به ذکر معادن ذغال سنگ اکتفا کرده به سایر معادن خودداری کرده است. به همین ترتیب پلیسی که با وجود دریافت حقوق و مزایای ایام تعلیق در همان ایام، خواستار جبران خسارت شده محکوم به بی‌حقی شده است؛ چرا که قانون تنها به ذکر لزوم پرداخت حقوق و مزایای ایام تعلیق اکتفا کرده و از ضرر و زیانهای دیگر نامی نبرده است. (۲۳)

۶. لزوم رعایت مفاد قوانین تفسیری^۳

قانون تفسیری سال ۱۹۷۸ - که تقریباً صورت اصلاح شده قانون سال ۱۸۸۹ است - به تعریف و توضیح برخی کلمات و اصطلاحات مشخص که غالباً در قوانین مصوب پارلمان ذکر می‌شوند پرداخته است. پاره‌ای از مندرجات قانون مذکور چنین است:

«جز در موارد تصریح قانون تمامی الفاظ مربوط به جنس مذکر شامل جنس مؤنث

نیز می‌شود. همانطور که اسامی و اصطلاحات راجع به جنس مؤنث جنس مذکر را

نیز در بر می‌گیرد. مفرد شامل جمع و جمع متضمن مفرد است. مراد از ماه،

1. Social defence

2. Expressio unius exclusio alterius

3. Interpretation Acts

ماه‌های مندرج در سالنامه‌های رسمی است.»

این‌گونه توضیحات تنها هنگامی به کار گرفته می‌شوند که خلافشان در قانون مورد تفسیر و تصریح نشده باشد و در اطلاق آنها بر مصادیق مورد نظر تردیدی نباشد. به همین خاطر با وجود اینکه لفظ شخص بنا به توضیح بخش یک از قانون فوق‌الذکر شامل اشخاص حقوقی نیز می‌شود، از نظر رویه قضایی، قانونی که دخالت اشخاص فاقد صلاحیت را در امر وکالت جرم می‌داند منصرف از اشخاص حقوقی است؛ حتی اگر اشخاص مزبور متصدی انجام امور حقوقی باشند. توجیه این انصراف آن است که تنها اشخاص حقیقی می‌توانند واجد شرایط وکالت باشند و به عنوان وکیل عمل نمایند. اشخاص حقوقی اساساً فاقد چنین صلاحیتی هستند.» (۲۴)

علاوه بر قانون فوق، بیشتر قوانین دارای یک بخش تفسیری هستند و اصطلاحات مندرج در قانون را هر چند به میزان بسیار کم توضیح می‌دهند. رعایت مفاد قوانین تفسیری، جز در مواردی که خلاف آنها تصریح شده، ضروری است.

د. پیش‌فرضهای تفسیر قانون

تفسیر قانون با برخی پیش‌فرضهای حقوقی صورت می‌گیرد. این پیش‌فرضها را می‌توان در قالب قواعد تفسیر قانون به قواعدی که شرحشان گذشت اضافه نمود. با این حال تفکیک این دو و مطالعه جداگانه هر یک در بیشتر نوشته‌های حقوقی به چشم می‌خورد. توجیه تفکیک این ضوابط از قواعد تفسیر و اطلاق عنوان «پیش‌فرضهای تفسیر» بر آنها شاید در این نکته نهفته باشد که ضوابط اخیر در برابر تصریح قانونگذار به سادگی کارایی خود را از دست می‌دهند و تنها در غیاب صراحت قانون و در موارد عموم و اطلاق آن به کار می‌روند. به هر تقدیر موارد زیر تحت عنوان پیش‌فرضهای قانون مطالعه می‌شوند:

۱. پیش‌فرض عدم ایجاد دگرگونیهای اساسی در قواعد حقوقی

آگاهی قانونگذار از اصول و قواعد حقوقی و التزام و پایبندی او به آنها همیشه مفروض است. بر این اساس، جز در موارد تصریح نمی‌توان قانون را به گونه‌ای تفسیر

کرد که نتیجه آن وقوع دگرگونیهای اساسی در قواعد حقوقی باشد. برای پیشگیری از ایجاد تغییرات ناگهانی و ناخوشایند در نظام حقوقی و قواعد زیربنایی چنین فرضی ضروری است. بعضی از دادگاهها فرض مورد بحث را در معرض انتقاد قرار داده و آن را نوعی «غیرت و رشک‌ورزی حقوقی» نامیده‌اند. (۲۵) با این حال این‌گونه انتقادات امروزه به زحمت قابل توجیه هستند. اظهارات لرد دولین^۱ در این باره چنین است:

«قانون قواعد بنیادین حقوق را دگرگون نمی‌کند مگر اینکه در این زمینه بیان روشن

و دور از اشتباهی در دست باشد.» (۲۶)

پیش از تصویب قانون دلایل کیفری سال ۱۸۹۸، زنان فاقد صلاحیت ارائه دلیل علیه همسران خود بودند. قانون مذکور به صراحت این قاعده را دگرگون کرد و آنان را واجد صلاحیت مزبور دانست. در اینکه قانونگذار از صلاحیت تغییر اصول و قواعد حقوقی برخوردار است تردیدی نیست؛ اما اعمال چنین صلاحیتی را تنها در عبارات روشن و بیان دور از ابهام قانون می‌توان جست‌وجو کرد. ناگفته پیداست تصریح قانونگذار در تغییر مبانی حقوق جایی برای کاربرد پیش‌فرضهای تفسیر قانون باقی نمی‌گذارد.

۲. پیش‌فرض فقدان مسؤولیت بدون تقصیر

این پیش‌فرض را می‌توان یکی از جنبه‌های ویژه پیش‌فرض پیشین به‌شمار آورد. در نظام حقوقی کامن‌لا، برخلاف آنچه در مورد شبه جرم^۲ مطرح است، سوءنیت^۳ عنصر مشترک جرایم و شرط تحقق مسؤولیت جزایی است و جز در موارد تصریح قانونگذار نمی‌توان قانون را به نحوی تفسیر کرد که حاصل آن مسؤولیت جزایی در عین فقدان تقصیر باشد. به حکم قانون، خودداری از گزارش تصادفات رخ داده جرم است. چنانکه پیداست این یک حکم مطلق است. با این حال رویه قضایی متهمینی را که فاقد سوءنیت بوده‌اند تبرئه کرده است؛ به‌ویژه متهمی که آنچه را رخ داده تصادف نمی‌پنداشته با استناد به اینکه قانون وقایع غیرممکن را اداره نمی‌کند تبرئه شده است. حتی در مواردی

1. Devlin

2. Tort

3. Mens rea

که قانون به احصاء و حصر دفاعیات مقبول می‌پردازد، حصر و احصای مزبور به معنی حذف فقدان تقصیر از عداد دفاعیات عام نیست. زنی که با اعتقاد به مرگ همسر خود پیش از گذشت هفت سال از تاریخ آخرین اطلاعات مربوط به او مبادرت به ازدواج مجدد نموده از سوی دادگاه تبرئه شده است. استدلال دادگاه فقدان تقصیر بوده است. با وجود این، امروزه گرایشی به سمت تحمیل مسؤولیت‌های بدون تقصیر در قوانین دیده می‌شود؛ به‌ویژه در مواردی که اثبات تقصیر و تشخیص مقصّر مواجه با اشکال است. به‌عنوان مثال در موارد وجود اشیاء خارجی در مواد خوراکی، مدیر کارخانه در معرض تعقیب و مجازات قرار می‌گیرد؛ بی‌آنکه احراز سوءنیت او ضروری باشد. تنها دفاع این‌گونه متهمان، اثبات عدم وقوع موضوع اتهام است! حمایت از سلامت و بهداشت عمومی مستلزم چنین امریست. نظیر این امر در خصوص تخلف از مقررات مربوط به اوزان و مقیاسهای عمومی نیز موجود است. منع مطلق رانندگی‌های مخاطره‌آمیز، تخلف از مقررات مالیاتی و اقتصادی، قطع درختان مورد حمایت، عبور از راهروهای فاقد پست گمرک در فرودگاهها با وجود در اختیار داشتن کالاهای مشمول مقررات گمرکی از جمله جرائمی هستند که تحقق آنها نیازمند اثبات عنصر تقصیر نیست. (۲۷) به‌طور کلی قانونگذار می‌تواند جرائم مادی صرف و مسؤولیت‌های مطلق بیافریند، اما این آفرینش نیاز به بیان روشن و خالی از ابهام دارد. لرد رید در این باره چنین می‌گوید:

«نخستین وظیفه ما مطالعه عبارات قانون است. چنانچه عبارات مزبور در خلق مسؤولیت مطلق و جرم مادی صرف از صراحت کافی برخوردار بودند، به پایان کار رسیده‌ایم. اما این‌گونه موارد بسیار نادرند. گاهی عبارات قانون بر لزوم سوءنیت برای تحقق جرم تأکید می‌کنند. این‌گونه موارد بر عکس فراوان هستند. در بسیاری از موارد هیچکدام از دو صورت مذکور مطرح نیستند و هیچ بیان روشنی درباره لزوم یا عدم لزوم سوءنیت در دست نیست. در چنین مواردی قریب‌المراس است که فرض بر این است که قانونگذار متهمان فاقد تقصیر را مجرم نمی‌داند. این بدان معنی است که سکوت قانون در خصوص سؤنیت بر لزوم آن حمل می‌شود. فرض بر این است که بدون قصد ارتکاب، جرمی به وقوع نپیوسته است.» (۲۸)

۳. پیش فرض عدم حذف حقوق ثابت افراد

بدون بیان روشن قانونگذار نمی توان قانون را به گونه ای تفسیر کرد که نتیجه آن تضییع آن حقوق ثابت افراد باشد؛ حقوقی که پیش از تصویب قانون مورد تفسیر از آن برخوردار بوده اند. این پیش فرض پیوستگی تامی با اصل عدم عطف قانون به گذشته دارد. قانونی که به مقامات محلی اجازه تخریب اماکن غیربهداشتی را داده به نحوی تفسیر شده است که اجرای آن توأم با حمایت از ساختمانها و املاک مجاور باشد. نمی توان به بهانه اجرای قانون، حقوق ثابت افراد را مورد تعرض قرار داد. حتی در مواردی که قانون تضییع حقوق و مصادره اموال متعلق به افراد را تجویز نموده است، دادگاه از تفسیر موسع و توسعه قلمرو چنین قانونی خودداری می کند و با وجود تردید اساساً از اجرای آن پرهیز می نماید. قانون راجع به ضرر و زیانهای ناشی از جنگ مصوب ۱۹۶۵ از جمله قوانینی است که فرض مورد بحث را نادیده گرفته است. به موجب این قانون، دولت در قبال خسارات ناشی از جنگ مسئولیتی ندارد؛ حتی اگر خسارات مزبور ناشی از اقدامات نیروهای خودی باشد. (۲۹)

۴. پیش فرض عدم حذف صلاحیت دادگاه

اشخاص از حق حذف صلاحیت دادگاه محروم هستند. در مواردی که قانونگذار چنین اجازه ای به آنها می دهد، اجازه مزبور باید از چنان روشنی و صراحتی برخوردار باشد که دادگاه به طور دقیق از وظیفه و صلاحیت خود آگاه باشد. در عمل دادگاهها در پذیرش و اعمال چنین محدودیتهایی تعلل می کنند. آنها ترجیح می دهند موضوعاتی را که قانون از صلاحیتشان خارج نموده حتی الامکان با موضوعات داخل در صلاحیت خود یکی بدانند. حتی اگر موضوعی از جهتی داخل در صلاحیت آنها نباشد، تلاش می کنند از جهتی دیگر آن را در صلاحیت خود بدانند. در مواردی که به موجب قانون ارجاع پاره ای از دعاوی مالی را به داوری لازم دانسته به اعتقاد قضات تشخیص اینک که کدام دعوی و کدام نوع از اموال مشمول قانون مزبور است با دادگاه است. (۳۰) به هر حال پیش فرض مورد بحث در یکی از دعاوی معروف این گونه منعکس شده است:

«به عنوان یک قاعده کلی باید دانست که حذف صلاحیت دادگاه در تشخیص حقوق

اصحاب دعوی بدون تصریح قانون ممکن نیست. این یک فرض کلی است و عدول

از آن جایز نیست.» (۳۱)

یکی از موارد اعمال این پیش فرض آن است که قوانین و مقرراتی که تصمیمات دادگاههای تالی و نهادهای اداری را نهایی^۱ می‌دانند نباید به صورتی تفسیر شوند که حق تجدیدنظر و بازنگری دادگاه عالی نادیده گرفته شود:

«هنگامی که دادگاه تالی مرتکب یک اشتباه مسلم می‌شود، دادگاه عالی از حق

مداخله و تصحیح حکم برخوردار است. وجود لفظ نهایی در متن قانون مانع از

اعمال این حق نیست. تصمیم دادگاه ممکن است نسبت به مسایل موضوعی نهایی

باشد، اما نسبت به امور حکمی این‌گونه نیست.» (۳۲)

۵. پیش فرض عدم ایجاد تعهد برای دولت

یکی از یادگارهای پیشین حقوقی این است که ایجاد تعهد برای دولت بدون تصریح قانون ممکن نیست. بنابراین با استناد به مفهوم و دلالت ضمنی قانون نمی‌توان قائل به چنین تعهد و التزامی شد. این فرض به شخص رئیس حکومت و عوامل و خدمتگزاران او نیز سرایت کرده است. دولت و ادارات تابعه آن ملزم به رعایت پاره‌ای از محدودیت‌های مربوط به روابط میان مالک و مستأجر نیستند. قانون تعقیب دولت مصوب ۱۹۷۴ این وضعیت را تا اندازه‌ای دگرگون کرده است. قانون مزبور دولت را همانند سایر اشخاص ملزم به جبران ضرر و زیانهای مالی می‌داند. قوانینی که به تدوین قواعد کامن‌لا پرداخته‌اند به صراحت تمام برای دولت ایجاد تعهد کرده‌اند. قانون راجع به مسؤولیت ناشی از تصرفات غیرقانونی مصوب ۱۹۵۷ این‌گونه است. امروزه قانونگذاران مترقی تمایل زیادی به حذف امتیازات و مصونیت‌های دولت از خود نشان می‌دهند. (۳۳)

۶. پیش فرض عدم سوءاستفاده از اختیارات

هنگامی که قانون اختیار انجام کار یا صلاحیت مداخله در امری را به کسی اعطا

می‌کند، اعمال اختیارات یا صلاحیت‌های مزبور مشروط به حسن‌نیت و رعایت بی‌طرفی است. ذکر چند مثال برای توضیح این مطلب ضروری است. تردید در انصاف و عدالت داور موجب انتفای صلاحیت داور است؛ صلاحیتی که قانون به او اعطا کرده است. حتی پیش از تصویب قوانین مربوط به این امر، رویه قضایی، داور را که نسبت به یکی از طرفین تعهدی داشت، به استناد احتمال تأثیر تعهد مزبور در داور، فاقد صلاحیت می‌دانست. به منظور پیشگیری از ورشکستگی، قانون انعقاد قرارداد ارفاقی را با موافقت اکثریت بستانکاران پیش‌بینی کرده است؛ با این حال دادگاه قرارداد مزبور را در صورتی معتبر می‌داند که مبتنی بر صداقت بوده و صدمه‌ای به حقوق دیگر بستانکاران وارد ننماید. (۳۴)

۷. پیش فرض عدم تجاوز به قانون اساسی یا نقض مقررات بین‌المللی

قضات انگلیسی نیز همچون همکاران خود در نظام رومی - ژرمنی از حق بازرسی قوانین عادی و ابطال آنها به استناد مغایرت با اصول قانون اساسی محروم هستند؛ اما از آنجا که آگاهی و پایبندی پارلمان به اصول قانون اساسی و حقوق و آزادی‌های شناخته شده در آن همیشه مفروض است، در مقام تفسیر قوانین و مقررات عادی بدون بیان روشن قانون نمی‌توان به گونه‌ای عمل کرد که نتیجه آن تجاوز به قانون اساسی باشد.

همین‌طور وفاداری دولت به مفاد مقررات بین‌المللی یک فرض منطقی است. هنگامی که دولت در انعقاد یک قرارداد خارجی مشارکت می‌نماید یا با الحاق به یک عهدنامه بین‌المللی خود را ملزم به رعایت مفاد آن می‌کند، منطقی است که مفاد مقررات این‌گونه عهدنامه‌ها و قراردادها را محترم بشمارد و تصمیمات قانونی و اجرایی خود را با تعهدات خارجی خود هماهنگ سازد. در چنین شرایطی نمی‌توان قوانین و مقررات داخلی را به گونه‌ای تفسیر کرد که نتیجه آن نقض مقررات بین‌المللی و نادیده گرفتن تعهدات خارجی دولت باشد. رویه قضایی کشور انگلستان برای این پیش فرض اهمیت بسیار قائل است.

ح. ابزارهای تفسیر قانون

ابزارهای تفسیر قانون به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم می‌شوند. ابزارهای داخلی آنهایی هستند که در صورت ظاهر قانون موجودند، از قبیل مقدمه، سرفصل، نشانه‌ها و یادداشت‌های جانبی. برعکس ابزارهای خارجی آنهایی هستند که خارج از متن قانون وجود دارند، نظیر لغت‌نامه‌ها، گزارشهای کمیسیون، مذاکرات پیش از تصویب، قوانین دیگر و غیره. ابزارهای مورد بحث از ارزش برابر برخوردار نیستند و در تفسیر قانون به صورت یکسان به کار نمی‌روند.

۱. ابزارهای داخلی^۱

در صورت ظاهر قانون، در کنار متن اصلی آن نوشته‌ها و نشانه‌های دیگری موجود است. هر کدام از این نوشته‌ها و نشانه‌ها به عنوان یک ابزار داخلی در تفسیر قانون بکار گرفته می‌شوند. در گذشته آنچه جزء متن اصلی قانون تلقی نمی‌شده نظیر سرفصل‌ها و نشانه‌ها در تفسیر قانون نیز مورد توجه واقع نمی‌شده است. اما امروزه گرایش‌های جدید در خصوص لزوم مداخله این ابزارها در تفسیر قانون و رفع ابهام از آن به چشم می‌خورد. در دعوای دادستانی کل علیه شیلد کمپ^۲ در سال ۱۹۷۱ لرد رید چنین گفته است:

«یک واقعیت انکارناپذیر آن است که قانون آن‌گونه که تصویب شده و به چاپ رسیده
ماحصل کل جریان قانونگذاری و تلاشهای مربوط به آن است. بنابراین هر چه در
هیأت ظاهر قانون یافت شود ارزشمند است. قانونگذار همان اندازه در انتخاب و
ترکیب و تنظیم الفاظ و عبارات قانون از خود دقت نظر و نکته‌سنجی نشان می‌دهد
که در گزینش عناوین و سرفصل‌های آن. در چنین شرایطی نمی‌توان گفت تنها الفاظ
قانون بازگوکننده قصد قانونگذارند و ابزارهای دیگر سهمی در این زمینه ندارند. در
مواردی که ابهام قانون موجب القای معانی گوناگون است، نمی‌توان همه آن معانی
گوناگون را به حساب قانونگذار گذاشت. نشانه‌ها در تفسیر قانون مؤثرند.»

سرفصل‌های قانون تعیین‌کننده قلمرو موادی هستند که تحت آنها واقع شده‌اند. یادداشت‌های جانبی ضعیف‌ترین راهنما هستند و جز معرفی موضوعی که قانون در صدد چاره‌جویی آن است نقش دیگری به عهده ندارند.» (۳۵)

تشخیص و تفکیک قسمت‌های مختلف قانون و معرفی نقش هر کدام از آنها در تفسیر قانون ضروری است.

الف. عنوان اجمالی^۱

عنوان اجمالی، عنوان اصلی قانون است، مانند «قانون رسیدگی جزایی». عنوان اجمالی به لحاظ نظری می‌بایست از ابزارهای تفسیر قانون به‌شمار آید، اما در عمل گزارشی از کاربرد آنها در دست نیست. واقعیت آن است که این‌گونه عناوین با مفاد قانون پیوستگی چندانی ندارند و محتوای آن را به‌درستی معرفی نمی‌نمایند. در انتخاب آنها ایجاز و اختصار بیشتر از روشنی و رسایی مورد توجه است. قانون دادرسی جزایی مصوب ۱۸۶۵ به‌رغم عنوان آن، در مورد دادرسی‌های مدنی هم به‌کار می‌رود. (۳۶)

ب. عنوان تفصیلی^۲

عنوان تفصیلی با عبارت «قانونی به منظور...» شروع می‌شود و با توصیف اهداف قانون یا معرفی موضوع آن خاتمه پیدا می‌کند. گرچه در ذکر عناوین تفصیلی رعایت سنت‌های پیشین بیش از جنبه سودمندی آنها مورد توجه است و ایجاز و اختصار آنها موجب کاهش اطلاعات مربوط به اهداف قانون می‌شود؛ با این حال نقش این‌گونه عناوین در تفسیر قانون، به‌ویژه در معرفی موضوع و تعیین قلمرو آن، انکارناپذیر است. عنوان تفصیلی پیوند بیشتری با مفاد قانون دارد و اساساً همین عنوان است که باب بحث و بررسی اصل قانون را به روی اعضای پارلمان می‌گشاید. عنوان تفصیلی تا قرن نوزدهم جزء متن مصوب قانون به‌شمار نمی‌آمده است و به همین خاطر از عداد ابزارهای تفسیر محسوب نمی‌شده است. امروزه وضع به‌گونه دیگری است. یکی از دادرسان در سال

۱۸۸۹ در این باره چنین گفته است:

«من عنوان قانون را مطالعه می‌کنم، زیرا اکنون چندین سال است که عنوان قانون جزئی از اجزای آن محسوب می‌شود. در گذشته چنین نبوده است، نوشته‌های کهن ما را از این کار باز می‌دارند.» (۳۷)

با وجود این، نقش عنوان تفصیلی در تفسیر قانون بسیار ناچیز است. ذکر چند مثال به توضیح این مطلب کمک می‌کند. با وجود اینکه عنوان یک قانون به پیشگیری از حيله و تقلب اشاره داشته، رویه قضایی برخی از جرائم غیر عمدی را مشمول قانون مزبور دانسته است. در یک مورد دیگر عنوان قانون به هدف قانونگذار در گسترش اختیارات امین اشاره کرده، اما متن قانون در مقایسه با قوانین سابق متضمن محدودیتهایی در این زمینه بوده است. رویه قضایی با استناد به عنوان تفصیلی قانون محدودیتهای مندرج در متن آن را نادیده گرفته است. (۳۸)

ج. مقدمه قانون^۱

مقدمه قانون مطالبی است که مقدم بر متن اصلی و تصویب شده آن آورده می‌شود و درباره ضرورت، اهداف و ویژگی‌های قانون بحث می‌کند. در گذشته مقدمه قانون در شرح و تفسیر آن نقش به‌سزایی به‌عهده داشته است. بسیاری از قوانین مهم دارای دیباچه‌های مفصل و آموزنده بوده‌اند. شاید بتوان گفت مقدمه قانون مربوط به بنیادهای خیریه مصوب ۱۶۰۱، که امروزه هم معیار تمیز و تشخیص این‌گونه بنیادها از غیر آنهاست، معروفترین و مهمترین مقدمه‌هاست. مقدمه قانون غالباً با عبارت «از آنجا که...»^۲ آغاز می‌شود. امروزه قوانینی که دارای مقدمه باشند بسیار نادرند. همین مقدمه‌های نادر هم به اندازه‌ای مجمل و مختصرند که نمی‌توان در تفسیر قانون کمک مؤثری از آنها گرفت. قضات از اینکه مفهوم بخش‌های قانون را با مراجعه به مقدمه آن بازنگری نمایند پرهیز می‌کنند. با وجود اطلاق و عموم مقدمه قانون راجع به منع تخصیص اماکن به قماربازی و گروبنندی، رویه قضایی اماکن روباز و فضاهاى آزاد را از

شمول قانون مزبور خارج دانسته است. (۳۹) به اعتقاد بعضی اهمیت نقش دیباچه‌ها در تفسیر قانون رو به زوال است. سرایت ابهام و اجمال مقدمه به متن قانون مورد اختلاف است. به نظر لرد هالسبوری^۱: «اگر در متن قانون ابهام و اجمالی نباشد، هیچ مقدمه مبهم و مجملی نمی‌تواند آن را دچار ابهام نماید یا قلمرو آن را محدود سازد.» در مقابل، بعضی دیگر بر این اعتقادند که اگر مقدمه قانون همچون عنوان تفصیلی جزو مصوبه قانونی به حساب آید، در صورت تعارض آن با متن اصلی قانون نمی‌توان گفت که قانون خالی از ابهام و اجمال است؛ اما رویه قضایی توجهی به این‌گونه اظهارنظرها ندارد. (۴۰)

د. سرفصلها^۲

یک یا چند بخش از قانون ممکن است زیر یک سرفصل واقع شوند. سرفصل‌ها جزء ماهیت قانون نیستند، به همین خاطر گاه حذف آنها پیشنهاد شده است. با وجود این در تفسیر قانون، هر چند به ندرت، از آنها استمداد می‌شود. رویه قضایی در گرایشی جدید، نقشی معادل مقدمه قانون برای سرفصل‌ها قایل شده است. در دعوی دادستانی کل علیه شیلدکمپ، که ذکر آن گذشت، لرد اوپ جان،^۳ برخلاف دیگر لردها، با ابراز تمایل نسبت به اعطای نقش شایسته‌تر به سرفصل‌ها چنین گفته است:

«به اعتقاد من کاستن از اهمیت آنها در رفع ابهام و حل مشکلات قانون کار نادرستی

است. دادگاه به هنگام تفسیر قانون و فهم در بست آن ناگزیر باید سرفصل‌ها را

به دقت مطالعه نماید. این کار در درک درست مقصود قانونگذار بسیار سودمند

است.» (۴۱)

چنانکه پیداست برخوردهای متعارضی با تأثیر سرفصل‌ها در تفسیر قانون شده است. بعضی توانایی آنها را در رفع ابهام از قانون انکار می‌کنند و بعضی در تشخیص قلمرو قانون آنها را مؤثر می‌دانند. در یک مورد به خصوص، به رغم اینکه سرفصل یکی

1. Halsbury

2. Heading

3. Upjohn

از بخش‌های قانون پژوهش‌خواهی^۱ بوده، رویه قضایی اختیارات مندرج در آن بخش را مربوط به تمامی مراحل رسیدگی دانسته است. (۴۲)

ح. یادداشت‌های جانبی^۲

حاشیه‌نویسی‌های تدوین‌کنندگان قانون که بیشتر به منظور تسهیل بازیابی منابع قانون صورت می‌گیرند جزء ماهیت متن مصوبه به‌شمار نمی‌آیند. بعضی از این حواشی اساساً ارتباطی با متن و مفاد قانون ندارند. به همین سبب به‌عنوان یک قاعده سنتی حواشی قانون، حتی در موارد وجود ابهام، از ابزارهای تفسیر قانون تلقی نمی‌شوند. با وجود این مواردی می‌توان یافت که دادگاه به این‌گونه یادداشت‌ها استناد کرده است. لرد اوپ جان در این باره می‌گوید:

«گرچه یادداشت‌های جانبی قانون در تشخیص معنای آن نقشی ندارد، اما می‌توان به

منظور درک هدف کلی قانون از آنها یاری گرفت.»

از توجه به گفت‌وگوهای اعضای مجلس اعیان در دعوی دادستانی کل علیه شیلدکمپ می‌توان به این نتیجه رسید که دادگاه می‌تواند در تفسیر قانون و تشخیص معنی و قلمرو آن، به‌ویژه به هنگام رویارویی با یک متن مبهم، از یادداشت‌های جانبی استفاده نماید؛ گرچه ارزش و میزان استفاده از آنها بسیار ناچیز است و این‌گونه نوشته‌ها را نمی‌توان جایگزین معانی صریح و مفاهیم روشن قانون نمود. (۴۳)

و. نشانه‌گذاری^۳

تا سال ۱۸۵۰ مصوبات پارلمان نشانه‌گذاری نمی‌شدند. بعد از آن هم این امر به تنظیم‌کنندگان عبارات قانون واگذار شده است و خود تصویب‌کنندگان به بررسی آن نمی‌پردازند. به همین خاطر پیشنهادهایی در خصوص عدم احتساب نشانه‌ها به‌عنوان جزئی از اجزای مصوبه و عدم تأثیر آنها در تفسیر قانون ارائه شده است. با وجود این، به

1. Appeal

2. Marginal notes

3. Punctuation

دنبال اظهارات لرد رید در دعوی دادستانی علیه شیلدکمپ، مجلس اعیان دخالت نشانه‌ها را در تفسیر قانون ضروری تلقی کرده است. (۴۴)

ض. بخشهای تفسیری قانون^۱

وجود بخشهای تفسیری در متن قانون یک تکنیک جدید است. قانون راجع به اموال مصوب ۱۹۲۵ دارای یک بخش تفسیری و توصیفی مفصل است و بسیاری از الفاظ و اصطلاحات مندرج در قانون را تفسیر کرده است. گرچه بخش تفسیری نیز همانند سایر بخش‌ها از اجزای جدایی ناپذیر قانون به‌شمار می‌آید؛ با این حال تفسیر هر لفظ از الفاظ قانون بیشتر با تکیه بر بخش مربوط به آن به‌عمل می‌آید تا بخش تفسیری. در صورت تعارض نیز بخشی که لفظ موضوع تفسیر در آن مندرج است بر بخش تفسیری برتری دارد.

۲. ابزارهای خارجی^۲

منظور از ابزارهای خارجی وسایلی است که بی‌آنکه در متن قانون موجود باشند در تفسیر آن مؤثرند، نظیر لغت‌نامه‌ها، گزارشهای کمیسیون، مذاکرات پارلمان و غیره. از آنجا که وظیفه دادگاه در تفسیر قانون کشف مراد مقنن است؛ ممکن است گفته شود در تفسیر قانون توجه به مذاکرات به‌عمل آمده در پارلمان ضروری است. این مطلب گرچه به لحاظ نظری صحیح است، اما در عمل عکس آن صادق است. مفاد مذاکرات پارلمان همچون یادداشت‌های غیررسمی پیرامون قانون به‌صورت جدی کنار گذاشته می‌شوند. در سال ۱۹۰۲ لرد هالسبوری از اظهارنظر درباره مفهوم قانونی که خود در تصویب آن دخالت داشت خودداری نمود. این طرز فکر خشک و غیرقابل‌انعطاف که به شدت در معرض انتقاد است احتمالاً در قرن هجدهم وارد کامن‌لا شده است. شاید بتوان گفت خودداری مجلس اعیان از توجه به ابزارهای خارجی تفسیر قانون در دعوی شرکت

الرمن^۱ علیه موزای^۲ روشن‌ترین مثال برای این دیدگاه است. در مورد معاهداتی که به چند زبان تدوین می‌شوند، مراجعه به متن خارجی، همچون مراجعه به متنی که به زبان رسمی داخلی نوشته شده، با هیچ اشکالی روبه‌رو نیست؛ هر چند مجلس اعیان چنین مراجعه‌ای را تنها در موارد وجود ابهام در متن انگلیسی جایز دانسته است. به هنگام تفسیر قوانینی که در راستای تکمیل و اجرای معاهدات و قراردادهای خارجی به تصویب می‌رسند، اینکه پارلمان در صدد ایفای تعهدات بین‌المللی خود بوده یک فرض تردیدناپذیر است. بیشتر کشورهای اروپای بزرگی در این زمینه سوابق پارلمانی و سیاسی قوانین مزبور را مورد توجه قرار می‌دهند اما از نظر رویه قضایی رایج در دادگاههای انگلستان سوابق مزبور، که به *Travaux preparatoires* معروف است یک ابزار خارجی فاقد ارزش است و در کشف منظور قانونگذار کمک مؤثری به‌شمار نمی‌آید. تنها در یک مورد مجلس اعیان در تفسیر تعهداتی خارجی که در قوانین داخلی بازتاب یافته‌اند استفاده از ابزار مزبور را تحت شرایطی تجویز نموده است؛ هر چند بر سر اینکه شرایط مزبور کدام هستند هیچ توافق و وحدت نظری حاصل نشده است. (۴۵) با وجود این قاعده کلی که ابزارهای خارجی در تفسیر قانون فاقد اعتبارند، در تأثیر وسایل زیر نمی‌توان تردید کرد:

الف. لغت‌نامه‌های عمومی^۳

کلماتی که در تنظیم عبارات قانون به کار می‌روند بنا به یک فرض کلی بر معانی طبیعی و معمولی خود حمل می‌شوند. بنابراین، جز در مواردی که کلمات مزبور دارای معانی خاص حقوقی هستند، مراجعه به فرهنگ‌های عمومی توصیه شده است. رویه قضایی در سال ۱۹۳۹ برای تشخیص معنای پارک^۴ به فرهنگ اکسفورد مراجعه کرده است. با این حال فرهنگ‌ها تنها بخشی از معانی یک لغت را ذکر می‌کنند. گاهی ممکن است هیچ‌کدام از معانی مندرج در آنها مورد نظر قانونگذار نباشد. به همین خاطر دادگاه

1. Ellerman Lines L.T.D.

2. Murray

3. General dictionaries

4. Park

استیناف در سال ۱۹۶۷ از پذیرش تعریفی که فرهنگ اکسفورد از کلمه کولی^۱ کرده بود سرباز زده است. همچنین در سال ۱۹۶۸ هیچ‌کدام از تعاریف مندرج در لغت‌نامه‌ها درباره پاساژ^۲ از سوی رویه قضایی پذیرفته نشد. کلمات و اصطلاحات خاص حقوقی که به اصطلاحات فنی معروف هستند لزوماً بر آنچه مورد نظر مردمان عادی است حمل نمی‌شوند. سرانجام، در تفسیر عهدنامه‌هایی که به زبان خارجی نوشته شده‌اند مراجعه به فرهنگ‌ها، متون و مقالات خارجی حق مسلم دادگاه محسوب می‌شود. (۴۶)

ب. گزارش کمیسیون‌ها^۳

چنانکه گذشت گزارش کار پارلمان از آنجا که تنها بیانگر نظرهای شخصی اعضای آن است در تفسیر قانون مورد توجه نیست. این خود قانون است که بیان‌کننده قواعد و الزامات حقوقی است؛ نه نقطه نظرهای دولت و اعضای پارلمان پیرامون آن. در مقابل، گزارش کمیسیون‌های تهیه و تنظیم و اصلاح قوانین از ابزارهای تفسیر قانون و شناخت اهداف قانونگذار به‌شمار می‌آیند. با این حال، تفسیر قانون به استناد توصیه‌های پیش از تصویب کمیسیون‌های مزبور جایز نیست. در سال ۱۹۶۵ دادگاه استیناف اظهار داشت که عبارت «صدمات ناشی از سهل‌انگاری و تخلف از وظایف» آن اندازه کلی است که صدمات و تجاوزات مالی را هم در برمی‌گیرد. این در حالی بود که کمیسیون مربوط به اصلاح قوانین در سال ۱۹۵۶ توصیه کرده بود که این‌گونه صدمات از شمول الفاظ و عبارات مزبور خارج باشند. (۴۷)

ج. قوانین دیگر^۴

گاهی ابهام موجود در یک قانون را به کمک قوانین دیگر می‌توان زدود؛ بدین ترتیب که مفهوم عبارت مبهم یک قانون به کمک الفاظ و عبارات خالی از ابهام قانونی دیگر بازیابی شود. این عمل را می‌توان تفسیر قانون به قانون نامید. شرط اساسی چنین

1. Gypsy

2. Passage

3. Report of committees

4. Other statutes

تفسیری وحدت موضوعی دو قانون است.^۱ در دعوی دولت علیه ویتلی^۲ در سال ۱۹۷۹ سؤالی که دادگاه استیناف باید به آن پاسخ می‌داد این بود که آیا لوله فلزی پر از کلرات سدیم آمیخته با شکر از مصادیق اشیاء انفجاری موضوع بخش چهار قانون ۱۸۸۳ می‌شود یا خیر. متهم در دفاع از خود گفته بود که مواد مزبور تنها به منظور یک آتش‌بازی ساده و معمول تهیه و ترکیب شده‌اند و به هیچ‌وجه خاصیت انفجاری مخاطره‌آمیز ندارند. دادگاه هیأت منصفه را توجه داده بود که با عنایت به بخش سه قانون راجع به مواد منفجره مصوب ۱۸۷۵ دفاع متهم غیرقابل‌پذیرش است؛ چرا که قانون اخیر مواد مورد استفاده او را دربرمی‌گیرد. تصمیم دادگاه درست تلقی شد؛ خصوصاً با توجه به عنوان تفصیلی قانون ۱۸۸۳، «قانون اصلاح قوانین مربوط به مواد منفجره»، قانون مزبور بیشتر در صدد اصلاح قانون ۱۸۷۵ بوده است. موضوع هر دو قانون نیز یکی بود. نتیجه این تصمیم این است که برای تشخیص موضوع و مصداق اشیاء انفجاری مذکور در بخش چهار قانون ۱۸۸۳ باید به بخش سه قانون ۱۸۷۵ مراجعه نمود. (۴۸)

د. سوابق قضایی^۳

تأثیر سوابق قضایی در تفسیر قانون به وسیله لرد اوپ جان این‌گونه بیان شده است:

«پرواضح است که تفسیرهای قضایی سابق هیچ‌گاه نمی‌توانند جایگزین تفسیر مستقل دادگاه بشوند. دادرسان دادگاه باید از این اشتباه که مفهوم قانون و مراد قانونگذار را در تفسیرهای سابق و نه در خود قانون باز یابند به شدت پرهیز کنند. درست است که تصمیمات برخی از دادگاه‌های عالی در موارد مشابه برای دادگاه‌های پایین‌تر لازم‌الاتباع است، اما فراتر از این آراء و اظهارنظرهای قضایی دادرسان چیزی بیشتر از یک راهنمای گاه سودمند به شمار نمی‌آید و اعتباری بیش از این ندارد. تصمیم یک دادگاه به هیچ‌وجه دادگاه‌های دیگر را از انجام وظیفه تفسیر قانون معاف نمی‌نماید.» (۴۹)

1. In pari materia

2. Wheatley

3. Judicial precedents

در نظام حقوقی کشور انگلستان آرای مجلس اعیان، دادگاه عالی عدالت و دادگاه استیناف برای دادگاههای پایین تر لازم‌الاتباع است. در امور جزایی رعایت تصمیمات دادگاه استیناف برای خود آن دادگاه نیز ضروری است. (۵۰) بر این اساس، تفسیرهای قضایی مراجع مزبور برای مراجع قضایی پایین تر در حکم قانون است. پیرامون این مطلب به ظاهر ساده سؤالات مهمی مطرح است. از جمله اینکه آیا سوابق قضایی مربوط به یک قانون در تفسیر قوانین و موضوعات مشابه لازم‌الاتباع است یا خیر. به لحاظ نظری پاسخی به این سؤال داده نشده، اما در عمل رویه قضایی تفسیر یک قانون را درباره قوانین مشابه به کار برده است. به عنوان مثال تعلیل قضایی جرم کالسکه‌سواری در حال مستی مبنی بر «پیشگیری از استفاده مخاطره‌آمیز از وسائط نقلیه» در خصوص دوچرخه‌سواری در حال مستی نیز به کار رفته است. به اعتقاد دادگاه تعلیل مزبور میان کالسکه و دوچرخه تفاوتی باقی نمی‌گذارد. (۵۱) همچنین قاعده تقسیم منصفانه خسارات که در سال ۱۶۶۶ به دنبال آتش‌سوزی بزرگ لندن پی‌ریزی شده در تفسیر قانون راجع به ضرر و زیانهای ناشی از جنگ نیز به کار رفته است. (۵۲) سؤال دیگر این است که آیا سوابق قضایی قوانین منسوخه باز هم لازم‌الاتباع هستند یا خیر. به اعتقاد بعضی از حقوق‌دانان انگلیسی در این مورد، حتی اگر قانون جدید تلفیقی از قوانین منسوخه سابق باشد، باز هم نمی‌توان دادگاه را به رعایت تفسیرهای قضایی سابق ملزم نمود. بهترین راه حل در این باره تفسیر مستقل قانون جدید است. با این حال در موارد وجود یک ابهام واقعی و یک شکل اساسی می‌توان به قوانین منسوخه سابق و تفسیرهای قضایی آنها مراجعه نمود. مجلس اعیان در تشخیص مفهوم اصطلاح کشتی شکستگی^۱ مندرج در قانون کشتی‌های تجاری ۱۹۲۵ از تفسیر قضایی این اصطلاح که پیشتر در قانون ۱۸۹۴ نیز وجود داشته استفاده کرده است. همچنین به اعتقاد بعضی، از آنجا که میان تعریف سلاح گرم موضوع بخش ۵۷ قانون ۱۹۲۰ با تعریف آن در قوانین منسوخه سابق تفاوتی نیست، کلیه سوابق و تفسیرهای قضایی قوانین پیشین در خصوص قانون اخیر نیز قابل استناد است. با وجود این مراجعه به این‌گونه سوابق امری ارشاد‌یست؛ نه حکمی الزامی.

به ویژه نباید تصور کرد که تصویب دوباره یک قانون از طریق ادغام قوانین متفرقه به منزله اعطای قدرت و الزام قانونی به سوابق قضایی مربوط به آن است. (۵۳)

پایان سخن

قوانین انگلیسی به شیوه رایج در نظام رومی - ژرمنی تنظیم نمی شوند. در کشور انگلستان تدوین کنندگان قانون تلاش می کنند همه چیز را پیش بینی کنند و به تمام موقعیت های محتمل پاسخ دهند. کوتاه گویی و قاعده پردازی کار آنان نیست. وجود بخش های تفسیری در قوانین و تصویب قانون خاصی به نام قانون تفسیری در سال ۱۹۷۸ گواه این مدعا است. همین ویژگی سبب شده است که شیوه تفسیر قانون در این کشور با آنچه در کشورهای اروپای قاره ای مرسوم است متفاوت باشد. دادرسان انگلیسی بیشتر به شیوه لفظی^۱ و به صورت شرح متن^۲ به تفسیر قانون می پردازند. از نظر آنان متن قانون خود باید پاسخگوی وقایع باشد.^۳ بنابراین الفاظ و عبارات قانون را باید بر معانی معمول و مفاهیم متعارف حمل نمود. قصد قانونگذار و روح قانون کمتر مورد توجه است. پرکردن خلأهای قانون و جبران نقص و سکوت های آن کار دادگاه نیست؛ چرا که این کار، نشستن قاضی در جای قانونگذار و غصب آشکار صلاحیت قانونگذاری و بازنویسی قانون به دست قاضی قلمداد می شود. دادرسان این کشور چنین اختیاری برای خود قایل نیستند. (۵۴)

انتقادهای تندی از این شیوه تفسیر به عمل آمده و از آن به عنوان نوعی لفظ گرایی افراطی^۴ یاد شده است. بعضی از اعضای مجلس اعیان رویه قضایی را به ترک این شیوه و روی آوردن به تفسیر منطقی و هدفگرایی قانون^۵ دعوت کرده اند. تلاشها و توصیه های لرد دنینگ در این باره در خور توجه است. به اعتقاد او غایت مطلوب تفسیر قانون کشف مراد مقنن است؛ تجزیه و تحلیل های ادبی نخستین گامهای این راه است؛ نه آخرین آنها.

1. Literal

2. Textual

3. The text has to speak for itself

4. Literalism

5. Purposive interpretation

از نگاه او دوران تفسیر لفظی به سرآمده، لذا امیدوار است که شیوه رایج در نظام رومی - ژرمنی به انگلستان نیز سرایت کند. موضع لرد دنینگ از سوی دکترین حقوقی به گستردگی هر چه تمامتر تقویت شده است. با این حال توصیه‌های او چندان کارساز نبوده و حمایت قضایی چندان بی‌دنبال نداشته است. به همین خاطر باید گفت که رویکرد ادبی تفسیر قانون همچنان بر رویه قضایی سایه افکنده است. رویکرد منطقی و هدف‌گرای تفسیر به صورت استثناء تنها در موارد ضرورت پرهیز از نتایج نامعقول و ناخوشایند تفسیر لفظی، شرح و تفسیر عهدنامه‌ها و کنوانسیونهای بین‌المللی و آن دسته از قوانین داخلی که زمینه‌ساز اجرای آنها هستند به کار گرفته می‌شود.

در خصوص قواعد و پیش‌فرضهای تفسیر چند نکته درخور توجه وجود دارد. نخست اینکه قواعد و پیش‌فرضهای مزبور ساخته و پرداخته رویه قضایی هستند؛ پارلمان در ایجاد و اصلاح آنها سهمی نداشته است. توصیه کمیسیون حقوق مبنی بر مداخله پارلمان و تصویب یک متن قانونی در این باره مورد توجه واقع نشده است. دوم اینکه پیروی از این‌گونه قواعد و پیش‌فرضها الزامی نیست؛ به‌ویژه باید گفت که موارد اعمال آنها به درستی روشن نیست. به همین خاطر از پیش نمی‌توان گفت که در چه دعوایی چه قاعده یا پیش‌فرضی حاکم است. گاه خود دادگاه نیز از قاعده‌ای که در تفسیر قانون به کار برده آگاه نیست. سرانجام اینکه در موارد تعارض میان دو قاعده یا دو پیش‌فرض راه حل مشخصی در دست نیست. معلوم نیست دادگاه در این‌گونه موارد چه راهی در پیش می‌گیرد و چگونه از بن‌بست تعارض خارج می‌شود. این‌گونه ملاحظات باعث شده که اطلاق عنوان قاعده بر این‌گونه ضوابط و ملاکها مورد تردید واقع شود. (۵۵)

با وجود این، رعایت پاره‌ای از این قواعد و پیش‌فرضها به هنگام تفسیر قانون کمک مؤثری به ثبات و انسجام نظام حقوقی و حفظ موقعیت حقوقی افراد و حمایت از آزادیهای آنان خواهد بود. قاعده تفسیر محدود قوانین جزایی و پیش‌فرضهایی نظیر عدم ایجاد دگرگونی در ساختار نظام حقوقی، عدم مداخله در حقوق ثابت افراد و فقدان مسئولیت جزایی مطلق این‌گونه‌اند.

ابزارهای تفسیر قانون نیز چندان محل وفاق نیستند. اگر هدف از تفسیر قانون احراز قصد قانونگذار بود، به لحاظ منطقی نمی‌بایست بر سر ابزارها و راههای رسیدن به این

هدف نزاعی درگیرد. اما طبیعت تفسیر لفظی و شیوه شرح متن قانون، که خود را بر ذهن و زبان دادرسان انگلیسی تحمیل نموده، سبب شده است که صلاحیت پاره‌ای از این ابزارها مورد تردید و حتی انکار واقع شود.

در سال ۱۹۶۹ کمیسیون حقوق خواستار اصلاح شیوه‌ها، قواعد و ابزارهای تفسیر قانون شده و پیشنهادهایی در این زمینه ارائه کرده است. در این پیشنهادها گرایش آشکاری به تفسیر منطقی و هدف‌گرایی قانون و صلاحیت برخی از ابزارها به چشم می‌خورد. (۵۶) کمیسیون مزبور پیشنهاد نموده است اصلاحات مورد نظر آن صورت یک مصوبه قانونی به خود بگیرد. دکترین حقوقی نیز در همین زمینه پیشنهاد نموده که مسائلی همچون عدالت طبیعی، اصول حقوق بشر و قواعد عام حقوقی، به‌ویژه به هنگام تفسیر قوانین و مقررات جزایی، مورد توجه واقع شوند. با این حال، چنانکه گذشت، این‌گونه توصیه‌ها در عمل کمتر مورد استقبال واقع شده‌اند.

یادداشت‌ها

1. R. J. Walker, *The English Legal System*, 6 th ed., London: 1985, p.102.
2. A. K. R. Kiralfay, *The English Legal System*, 8th. ed., London: 1990, pp.108-120.
3. Tony Honoré, *About Law*, Oxford, 1995, p.89; Kiralfay, *op.cit.*
۴. رنه داوید، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه سیدحسین صفایی، محمد آشوری و عزت‌الله عراقی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹)، ص ۳۷۷.
5. Kiralfay, *op.cit.*, p.109.
6. Walker, *op.cit.*, p.104.
7. *Ibid.*
8. *Ibid.*, p.105.
9. Kiralfay, *op.cit.*, p.110
10. H. R. Bailey, and M. J. Gunn, *The Modern English Legal System*, 3 rd ed. London: 1996, p.362.
11. Walker, *op.cit.*, p.107.
12. *Ibid.*, p.108 (R. V. Allen, 1872).

13. Terence Ingman, *The English Legal Process*, 3 rd ed. London, 1990, p.192.
14. Bailey and Gunn, *op.cit.*, p.369.
15. Walker, *op.cit.*, p.109.
16. *Ibid.*
17. *Ibid.*
18. *Ibid.*, p.111.
19. W. J. Brown, *GCSE Law*, 4th ed. London: 1989, pp.26-31
20. *Ibid.*
21. Bailey and Gunn, *op.cit.*, p.398.
22. *Ibid.*, p.399; Andrew Ashworth, *Principles of Criminal Law*, 1st. ed. Oxford, 1991, pp.68-71.
23. Brown, *op.cit.*; Kiralfay, *op.cit.*, p.112.
24. Walker, *op.cit.*, p.113; Kiralfay, *op.cit.*
25. Kiralfay, *op.cit.*, p.112.
26. Walker, *op.cit.*, p.113.
27. Kiralfay, *op.cit.*, p.114.
28. Walker, *op.cit.*, p.114.
29. *Ibid.*, p.115.
30. Kiralfay, *op.cit.*, p.112.
31. Walker, *op.cit.*, p.115.
32. *Ibid.*
33. *Ibid.*
34. Kiralfay, *op.cit.*, p.113.
35. Walker, *op.cit.*, p.117.
36. Kiralfay, *op.cit.*, p.113.
37. *Ibid.*, p.118.
38. *Ibid.*
39. *Ibid.*
40. Walker, *op.cit.*, p.119.

41. *Ibid.*
42. Kiralfay, *op.cit.*, p.115.
43. Walker, *op.cit.*
44. *Ibid.*, p.120; Ingman, *op.cit.*, p.203.
45. Walker, *op.cit.*
46. *Ibid.*, p.123.
47. *Ibid.*, 124; Kiralfay, *op.cit.*, p.117.
48. Walker, *op.cit.*, p.125
49. *Ibid.*
50. داوید، پیشین، ص ۳۷۲.
51. Ingman, *op.cit.*, p.194.
52. Kiralfay, *op.cit.*, p.118.
53. Walker, *op.cit.*, p.125.
54. Bailey and Gunn, *op.cit.*, p.360.
55. Ingman, *op.cit.*, p.209.
56. Bailey and Gunn, *op.cit.*, p.402; Ingman, *op.cit.*, p.210.